

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دکتور زمان ستانیزی
۲۷ سپتمبر ۲۰۱۴

تناقض در استدلال آقای سیستانی

بخش سوم
امانت امانیت

تفاوت بین ذهنیت منجمد و تازه نگر

انسان اسیر و حصیر نفسانیت است و در قید آن به اعتیاد خود محوری مبتلا می گردد. راست بودن اعتقاد خود در انحصار حق تعبیر می کند و چون پبله کرم ابریشم در آسایش فکر خمود و جمود هلاک می شود. بسیاری از اعتقادات را از روی عادت قبول می کند، عوض آن که حقایق امور را خود بسنجد و برای خود تحلیل کند، بیشتر مفاهیم را بر حسب تعریف گذشتگان به گونه پیشفرضهای دیانت و ملیگرایی را جعبه ذهنی خود قفل نموده کلید آنرا به دور می اندازند.

ولی خداوند به انسان چنان قوه تفکر آزاد داده است که انسان صرفنظر از راست بودن اعتقاد حاصله اش حتی اختیار انکار خداوند را هم دارد.

خود اندیشیدن شکران نعمت است و به جا آوردن سپاس خالق لایزال که ما را مظهر عقل کل آفریده تا در او چنان بیندیشیم که او را در خود بباییم و خود را از او بیابیم. خلاقیت بهترین عبادت است چون از راه آن انسان خالق بالواسطه خالق مطلق می گردد. بناء تفکر خلاق به منظور حقیقت یابی در واقع حق یابی است. ضرور نیست در وحله اول حق به جانب باشیم، ولی حتمی است تا در نهایت برای یافتن حق به راه حق قدم نهیم با فهم این که هدف حق است نه راه رسیدن به حق.

اخیراً نظر متفاوت و مغایر پیشفرضهای دهه های قرن اخیر را که چندی قبل در مصاحبه ای اظهار کردم و با استقبال گرم وطنداران روشن نگر مواجه شده بود، مورد اعتراض شماری چندی واقع شد که با تازه نگریها حساسیت نشان داده تعامل انسانهای متمدن و روشن ضمیر را کنار گذاشته عوض افهام و تفهیم و تقابل اندیشه با نظریاتم، با شخص خودم سر عداوت و دشمنی در پیش گرفته اند. و در غفلت انحصار واقعیت بینی خود در خصم و خشم به تروریزم لفظی متوصل شده اند.

این شیوه با طرز العمل "کمونیستهای" نیم قرن اخیر در افغانستان شباهت زیاد دارد. اولین تجربه تلخ مظاهرات دوران پوهنتون کابل را به خاطر می آورد. در یکی از روزهای مظاهرات پس از چند سخنگوی یکنواخت و تکراری با کلمات و عبارات نامأنوس بالاخره نوبت به یک تن رسید که در شرح مطالب معقول، و اندیشه تازه و متفاوت سر سخن

باز کرد. بعد از چند لحظه کوتاه سروصدا بلند شد بر سر او ریختند و او را به جرم «طرفدار میوندوال» از سر ستیج با بی حرمتی پائین کردند.

صحنه سازیها و برخورد ایدئولوژیهای متفاوت و متضاد واقعیت آن روزگار افغانستان بود ولی چیزی که در تماشای آن صحنه فراموش ناشدنی مرا تکان داد تضاد بین اصل آزادی بیان و انحصار جواز آن برای انحصار قدرت بود. در این رابطه در افغانستان نیم قرن اخیر هیچ تغییری به میان نیامده. بازی همان است ولی بازیگران عوض شده اند. این شماری از بیکاران که به کار و تحصیل من می تازند حتی در محیط آزادیهای مدنی غرب در برابر استقلال فکری می جنگند تا استقلال رسمی که از آن شمه ای نمانده به نام دفاع از افتخارات کشور «دفاع» کرده باشند. این روند عام هر جامعه است که در برابر هر سنت شکنی شیوه خصمانه می گزیند. اینگونه اختناق «بر خود تحمیل شده» پیام آوران خدا را که به ضد طرز دیانت آبائی، طبق آیت ۱۷۰ سوره البقره، مبارزه می کردند دیوانه و مجنون می خواندند، تازه نگران چون امان افغان را کافر می خواندند... صرف فرصت سیر زمان بود که با شکستن قالبهای کهنه ابوالحکمان چند را ابوجهل ساختند تا نو اندیشی حکم زمان گردید.

هر عصر از خود تقاضاهائی دارد. شکران نعمت تازه نگری در تفکر آزاد است که گذشته را در آئینه حال ببینیم تا به فردای موعود برسیم. پیشفرضهای تاریخ را کورکورانه پرستش نکنیم، ولی از رموز وقایع آن درس عبرت گرفته، در عصر خود از بهر خود ببینیم. نگذاریم دیگران از بهر ما ببینند و برای ما فکر کنند. تنها و تنها وقتیکه از استقلال فکری خود اطمینان حاصل کردیم، ادعای دفاع از استقلال واقعی افغانستان را کرده می توانیم. در جامعه سربسته ای چون افغانستان که وسایل ارتباط جمعی و معلومات استهلاک عامه همه در دست حکومت بود، اکثریت مردم تفاوت بین معلومات مستقل و تبلیغات حکومتی را نمی دانستند. بناءً رسمیات و تبلیغات را به شکل واقعیت های عینی می پنداشتند که به مرور زمان جز اعتقادات جمعی شده با هر تکرار مکرر ذهنیت را برای واقعیت بودن آن آماده تر می ساخت تا آن که به حیث عرف اجتماع قبول می شد. اظهار نظر در مخالفت با این «عرف جمعی» همیشه با مقاومت روبه رو می شد و تازه نگری را تکفیر می کردند. به این شکل جامعه در ظلمت و سیاهی راکد و عاری از نو آوری می ماند.

امانت امائیت

امیر امان الله خان از بهترین پادشاهان افغانستان بود، ولی لیاقتش در ستایش است، نه در پرستش. آنهایی که امانیت های امان پرست «بر وزن وطنپرست» هستند نعوذ بالله در خدا عیب می بینند ولی در امان الله خان عیب نمی بینند. به عکس، امانیت های که لیاقت امان الله خان را در ستایش می پویند، خوبی ها و بدی های او را جداگانه قمداد کرده، آنچه از او درخور ستایش است، تمجید می کنند، و آنچه نیست، بر باد انتقاد می گیرند. در نهایت می بینند که آسمان و زمین به هم نخورده اند. از همین جا تفکیک دو نوع امانیت پدیدار می شود: یکی امانیت ارتجاعی یا «نستلجیک» و خاطره ای، و دیگری امانیت متحرک، زنده، انقلابی، قالب شکن و مترقی.

امانیت های ارتجاعی، دوره امانی را یک مقطع منجمد و محکوم به زمان می دانند. اینها در اسارت خیال خاطرات یک قرن پیش دست و پا می زنند و هنوز هم اصلاحات دوره امانیه را به معیار قرن بیست و یک تحول می پندارند. این امانیت ترسو، و بزدل است و از آزادی بیان و تحلیل وقایع می ترسد. از دیدگاه روش ایدئولوژیک، امانیت های عقبگرا با سلفی های داعش هم صفت اند. افراط ملیگرائی صرف در یک مورد از افراط مذهبی تفاوت دارند: سلفیها می خواهند جامعه را ۱۴ قرن به عقب برگردانند، و امانیت های ارتجاعی صرف یک قرن. هر دو مخالف تازه نگری

اند و مخالفان خود را تکفیر می کنند. امانیت های ارتجاعی روحیه انقلابی امانیت واقعی را فراموش کرده اند و صرف با خاطرات «یادش بخیر» زنده اند.

اما امانیت های مترقی و انقلابی امانیت را یک انقلاب از بالا به پائین می پندارند که اقلاً نیم قرن از مقطع زمانی خود به پیش می نگرست. برای امانیت های انقلابی روحیه امانیت مهمتر از واقعیت زمانی دوره امانی است. اینها به نام آمان الله خان نمی پیچند، بلکه با روحیه پیشتاز امانیت می آمیزند. امانیت انقلابی تازه نگر است با ایجابات عصر جواب می دهد، حال را در آئینه فردا می بیند، از انتقاد نمی ترسد، به نو آوری و خلاقیت لبیک می گوید، از تحلیل و بررسی چشم نمی پوشد و خلاقانه می اندیشد.

امانیت مترقی حکم می کند که تاریخ را چنان بررسی باید کرد، که موجبات سقوط دوره امانی تکرار نشود. اگر امانیت وقت توانسته بود به معایب خود پی ببرد، ممکن دوره امانی تا نیم قرن دیگر دوام می کرد. بدیهی است که واقعیت تاریخ تغیر نمی پذیرد، ولی می توان ذهنیت را با ایجابات عصر چنان عیار ساخت که جوابگوی مشکلات باشد. امانیت انقلابی حکم می کند که از تاریخ باید درس عبرت گرفت و از معایب گذشته باید آموخت و نگذاشت که احساسات بر تدبیر و دوراندیشی چربی کند. از انتقاد باید نترسید ولو پیشفرضها را متزلزل سازد.

امیر امان الله خان صاحب اوصاف بیشماری بود که می توان آن بزرگمرد تاریخ را از روی آن بزرگداشت. ولی بزرگمنشی او را نباید بر چشم پوشی از واقعیت های ناگوار دوره سلطنتش بنیاد نهاد، از تشویش این که مبدا مسؤولیتی به او راجع شود. امر مسلم است که درک شریطی که امیر امان الله خان در آن قرار داشت و واقعیت های سیاسی جهان متزلزلی که او با آنها روبه رو بود، کار دشوار است. فهمیدن انگیزه های نهانی روحی و نفسانی که او را وامی داشت تا واقعاً یا سیاستاً به کاری و ادعائی متصل شود، نهایت مشکل است. ولی برماست تا برای فهمیدن بهتر واقعیت ها پیشفرضها را زیر زره بین عصر و زمان خود با دقت ببینیم و از وقوع هیچ احتمالی چشم نپوشیم. صرفنظر از این که ادعایش از روی مصلحت سیاسی بوده باشد یا به استناد یک واقعیت تاریخی.

اگر انتقادی متوجه او می شود به انسان بودنش دلالت می کند. وقتی اشتباهات او را در قرینه زمان و مکان و شریطی که امیر امان الله خان با آن روبه رو بود تحلیل کنیم، زحمات او را بیشتر تقدیر می کنیم، و او را از روی پیچیدگی های سیاست های جهانی وقت بهتر می شناسیم. واقعاً اگر امان الله خان را بزرگ می پنداریم، افغانستان را باید بزرگتر بدانیم و افتخارات تاریخی اش را از آن هم گرامیتر. و از آنها چنان قدر کنیم که قابلیت تقدیر بیشتر و ارج بهتر را سزاوار است. امیر امان الله خان به خاطر افغانستان امیر بود، ولی افغانستان به خاطر امان الله خان یک کشور نبود. اما گرامیداشت یکی از احترام به دیگری نمی کاهد. دو مثبت یکدیگر را نمی کنند.

در پهلوی همه اوصافش امیر امان الله خان اشتباهاتی را هم مرتکب شد که در اثر آن دوره امانی که توقع می رفت سلطه آن اقلاً نیم قرن دوام کند، از دهه ای بیش تجاوز نکرد. تنها از راه بازگویی و شناخت و تحلیل این وقایع می توان از تکرار احتمالی حوادث ناگوار مشابه به آن جلوگیری کرد. نزد صاحبان خرد تاریخ عبرت است، نه شعار. بلی امیر امان الله خان به سان هر انسان نارسائی هائی داشت و سن جوانش او را از تجربه لازم محروم ساخته بود که گاهیگاهی تدبیرش در گرو احساسش اسیر و حصیر می ماند. یا هم ملحوظات و مراودات دربار ایجاب می کرد که او «سیاستاً» برای تقویه روحیه ملتش یا برای بالا بردن سطح اعتماد به نفس شان ادعائی کند که با واقعیت در تضاد باشد.

ما می توانیم خوبیهای امیر امان الله خان را سرمشق زندگی خود سازیم، و آرزوهای بیشمار اعتلاء و ترقی کشور را که او خیالش را با خود به خاک برد، زنده سازیم و جامعه عمل بپوشانیم. ضربان قلب ما باید با عشق میهنی او در اهتزاز احساس لبیک بگوید. ما باید دشت و دامان خشکیده افغانستان را با احیای دوباره آرمانهای والای او آبیاری کنیم. ما باید امیر امان الله خان را به نحوی گرامی بداریم تا احساس دوطن دوستی که او در سطح زعامت کشور تبارز

داد، ما در سطح مردمی نمایان کرده بتوانیم و همه همدیگر را در برادری و برابری با محبت و وطنداری در آغوش بکشیم.

من امانیت نیستم ولی تازه نگری ام با اصول امانیت انقلابی و مترقی همنواست و با ایجابات عصر می سازد تا جوابگوی آینده باشد، نه اسیر گذشته.

از تشویش تا تکلیف روحی

تهدید به هویت ملی و مملکتی افغانستان در سایهٔ دسایس دشمنان اندرکمین همهٔ هموطنان ما را محتاط و ضرورتاً مشکوک ساخته. ولی برای بعضی ها این حساسیت ملی به سطح تکلیف روحی در آمده و هنوز هم در پشت هر سنگ عسکر و جاسوس انگلیس می بینند. نوشته های اینها تا جایی که به نظریات من تعلق می گیرد روی محور ترس و تشویشی می چرخد که بر حسب نوشتهٔ **داکتر زمانی** گویا من به صف آنهایی قرار گرفته ام «که دستوری و آگاهانه به تحریف و جعل سیستماتیک تاریخ معاصر ما کمر بسته و مانند دشمنان قسم خورده از اسم افغان و افغانستان و افتخارات ملی ما نفرت دارند. همان کسانی که افغانستان را کشور جعلی و استقلال آن را نیز جعلی می دانند.»

این تشویش و «سندروم» روانی «مار گزیده از ریسمان دراز می ترسد» ایشان قابل درک است. ولی سر خود را در زیر ریگ پنهان کردن باعث غیبت و اقعیتها در سطح زمین نمی شود. در این عصر انقلاب اطلاعاتی نمی توانیم حقایق را در لافافهٔ تجاهل الفاظ بپوشانیم یا وقایع تاریخ کشور را زیر غبار زمانه ها پنهان کنیم. به عکس از راه تحلیل و بررسی بهتر وقایع تاریخ از دیدگاه نو می توان از تحریف، تعریف و تعبیر نامناسب برای بهره برداری سیاسی ناجایز جلوگیری بهتر کرد. تازه نگرینها ما را از غفلت ذهنیت های منجمد بیدار می سازد و صفوف افغاندوستی ما را قوت بیشتر می بخشد. تحقیق مشتق از حق است. حق نام خداست و حقیقت یابی انگیزهٔ انسانی است که ریشهٔ آن در باغ بهشت از چشمهٔ هویت و جوهر تصاحب اختیار آب می چشد.

در برابر دسایس بیگانگان همانا قوهٔ تفکر و استدلال قوی ملبس با فهم و دانش، و خلاقیت اندیشه از بهترین یاران نصرت ما هستند. با آنهایی که افغانستان را کشور جعلی می دانند مقابلهٔ فکری لازم است تا مخاصمت لفظی. از روی تحلیل تاریخ شمه ای از مقابلهٔ فکری من در برابر آنها چنین است:

زمانی که سازماندهی حملهٔ عراق بر ایران جلو توسعه و صدور انقلاب اسلامی را به سمت جنوبغرب متوقف ساخت، جمهوری اسلامی جهت توسعه اش را به شمالغرب و مرامش را به تسلطه بر پارسیگویان آسیای میانه تغییر داد. اضمحلال و فروپاشی روسیهٔ شوروی فرصت را برای این دسیسه مساعدتر ساخت تا ذهنیت ها را برای پر کردن خلای قدرت سیاسی در آسیای میانه آماده کنند. موجودیت افغانستان مستقل سد بزرگی بر سر راه این دسیسهٔ استعمار «فرهنگی» قرار داشت. بناء پلانهای تجزیهٔ احتمالی افغانستان از راه تحدید هویت افغانی به یک نژاد و تضعیف آن از راه جنگهای فرقه ئی داخلی بر مبنای حمایت از هویت های لسانی و مذهبی زیر دست گرفته شد. در این رابطه کثالهٔ انتخابات کنونی افغانستان کوشش صریح است برای تداوم انحصار قدرت سیاسی و نظامی توسط ائتلاف شمال چه از راه انتخابات، چه از راه تهدید کودتای نظامی. همچنان در بخش ثقافتی رسانه های خبری و مطبوعات افغانستان برای ایرانیسازی چنان عیار گشته اند که زبان دری در حالت نیمه جان و «کوما» به سر می برد.

برای دفع ذهنیت منفی در برابر دسیسهٔ تجزیهٔ احتمالی افغانستان، زیر نام خراسان بزرگ کوشش شد به این ذهنیت جهت مثبت بدهند و بر استناد معاهدهٔ ۱۸۰۹ به آن مشروعیت ببخشند.

این بهترین مورد است که تحلیل و بررسی وقایع تاریخی از روی تازه نگری قویترین دلیل «خراسانیان» را رد می کند. من بارها گفته ام که استعمال عبارت «پادشاه خراسان» در معاهدهٔ سال ۱۸۰۹ م بین لارد آکلند و شاه

شجاع دلالت به کشوری به نام خراسان نمی کند، بلکه استعمال آن عبارت، بیانگر انگیزه توسعه طلبی استعمار انگلیس بود که از طریق القاب بزرگتر به همبازیان سیاسی خود ادعای مالکیت خطه های بزرگتر جغرافیائی را می کردند. ضرورت به تعمیم چنین یک اجندای استعماری خاصاً در همان مقطع تاریخ محسوس بود زیرا ناپلیون می خواست به کمک پارس صفوی از راه افغانستان بالای هند حمله کند. بناءً انگلیسها ضرورت داشتند که شاه شجاع را پادشاه خراسان بنامند، تا از یکطرف سرحدات متعلقه پارس، یعنی متحد احتمالی فرانسه، را محدود سازند و از طرف دیگر سلطه خود را از طریق شاه شجاع یعنی متحدسیاسی خود بالای قسمت اعظم از آسیای میانه تحکیم بخشند. فقط و فقط برای همین مقصد شوم استعماری در معاهده نام خراسان را بر افغانستان ترجیح دادند چون خراسان خطه جغرافیائی بزرگتر و بدون سرحدات مشخص بود که برای مرامهای توسعه طلبی استعمار انگلیس نهایت مساعد بود. می توان از راه چنین بررسی و تحلیل از تحریف و سوء تعبیر استناد جعلی جلوگیری کرد.

از راه تازه نگری و تحلیل بهتر تاریخ می توان به ارزشهای پی برد که در این مرحله حساس حلال مشکل افغانستان شده می تواند. اگر تحلیل را بر تجلیل بیفزایم و تعقل را بر احساسات مسلط سازیم، ضرورت به تقلید از روشهای ناهنجار بیگانان نمی ماند. ولی ذهنیت عامه با تازه نگری حساسیت دارد و محض شنیدن یک نظریه مغایر پیشفرضهای شان از همان قمچین کهنه اختناق عامه استفاده کرده می گویند «بباید توره به ای گپا چی، شولی ته بخو پردی ته بکو». در تداوم این ذهنیت اختناق به شعر و جیزه پناه می بریم: دشمن دانا به ز نادان دوست.

فقدان بصیرت

وقایع تاریخ را می توان یا شعار تلقی کرد، یا عبرت پنداشت. در اولی کفران نعمت است و در دومی خیر و فلاح. تکرار گفتن وقایع تاریخ بدون تحلیل و بررسی سادوگری است، ولی یک عالم باید با استفاده از فراخنای زمان و استنتاج از تسلسل وقایع از سادو و مداح فاصله بگیرد. من سادو و مداح نیستم. آنچنان که آقای سیستانی به استهزاء اشاره نموده اند، لیک یک واقعیت است که به امید خدمت به میهن برای تحصیلات عالی به امریکا آمده ام. پس برای آن که ادای دین کرده باشم، باید تا حد توان رنجهای وطن را التیام کرد.

یکی از دردهای مهلک جوامع عقب مانده ای چون افغانستان عقب نگری است. جوامعی که از دیدن عیوب خود در حال کور اند، و به آینده امیدی ندارند، ناگزیر به خیال ماضی پناه ببرند، که بعضاً آنقدر در مقطع انجماد ماضی اسیر می مانند، که نمی توانند واقعیتهای تلخ را به دیده نقد ببینند. برای علاج این تکلیف داروی بینائی و بصیرت تجویز می شود.

در واقع تجربه عینیت بیرونی با بصیرت درونی بستگی دارد. آن یکی بر جهانبینی دانش استوار است و این دیگری بر جهانبینی بینش. برای کسب عینیت دانستن تفاوت بین انتقاد و نقد حتمی است. بر ماست تا حقایق را در خودفریبی از خود پوشانیم. بر ماست تا در آئینه عبرت تاریخ چنان نظر کنیم، که نواقص خود را در آن دیده بتوانیم. در غیر آن در آئینه نگرستن ناجاست. بر ماست تا نهفته ها را عیان کنیم

و عیان را چنان بیان کنیم که وجدان آگاه به درک آن امر می کند. تحلیل و بیان وقایع ناگوار ولی عبرت انگیز تاریخ یک فریضه ملی است تا مبادا رهبر نابینای دیگری که زمام امور کشور را به دست می گیرد، در همان چاه بیفتد. که اگر خاموش بنشیند گناه است.